

شعر و نقش آن در جامعه

اثر: دکتر سیدهاشم بطحائی

استادیار مجتمع آموزش عالی قم وابسته به دانشگاه تهران

(از ص ۱۶۱ تا ۱۸۲)

چکیده:

از جمله هنرهای بشری تجلی آرمان‌های او در قالب نظم الفاظ می‌باشد. این هنر دیرپا و کهن از عهده هر فرد و شخصی برآورده نیست بلکه موهبتی است الهی که افراد معدودی از آن برخوردار می‌باشند. در گذشته دیر به عنوان بهترین یا تنها وسیله تبلیغاتی افراد و گروه‌ها و حکام و تجار به کار گرفته شده و شاعر مانند عکاس طبق درخواست‌ها، ایده داعیان را در قالب الفاظ منعکس می‌کرده است. برخی طالب هجو افراد بودند و برخی خواهان تشبیب اشخاص و عده‌ای هم می‌خواستند که از آن‌ها تعریف و تمجید شود.

شعرا به عنوان ابزار تبلیغاتی دو گونه عمل می‌کردند: دسته‌ای تنها در مسیر خوب و خوبی‌ها شعر می‌سرودند؛ مانند فرزاد و دعبل و کمیت و سعدی و حافظ و امثال آن‌ها و دسته‌ای هم مقید نبوده بلکه تابع اوضاع و احوال شخصی و دیگران بودند و کاسبانه شعر می‌گفتند. اسلام حساب شاعران مؤمن و معتقد را از سایر شعرا جدا کرده، ما در این نوشتار کوشیده‌ایم شعر و تاریخ و تأثیر و اقسام و احکام آن را به اندازه ظرفیت مقاله بیان نماییم.

واژه‌های کلیدی: تاریخچه شعر و شاعری، اثرات شعر، اقسام شعر و شعرا،

شعرا بر پیامبر، حکم فقهی شعر.

مقدمه :

یکی از روش‌های رایج ادبی در عالم فرهنگ و ادب، سرودن شعر و به نظم کشیدن کلمات و الفاظ است. به این معنی که اشخاصی که دارای قریحه و ذوق خاصی بوده و هستند، معانی و مفاهیمی را که مدنظر دارند در مقام تجلی و ظهور در قالب الفاظ منظم، با سجع و قافیه و اوزان خاصی بیان می‌کنند.

این کیفیت در گفتار اصطلاحاً شعر نامیده می‌شود. به عبارت دیگر شعر اصولاً از یک ظریف‌گویی و نکته‌سنجی ویژه برخوردار است که باز به همین جهت آن را شعر گویند؛ یعنی سراینده این منظومه با یک ژرف‌نگری و مویینی خاصی معانی و مفاهیم را توأم با کنایات و استعارات و تشبیهات ذکر می‌کند و در حقیقت هنری است از عطایای الهی و نعمت‌های خدادادی که به اشخاص داده شده است که در گاه‌های لازم چشمه سرشار اندیشه آن‌ها فوران کرده و سروده‌هایی را در دسترس قرار می‌دهند.

اقسام شعر

شعر که سروده منظم افراد خوش قریحه است، مانند هر هنر یا ابزار کاربردی دیگر در دو جهت به کار گرفته شده و می‌شود: یکی در طریق بیان حقایق و فضائل و ترویج اشخاص شایسته و الهی و دیگر در راه ترویج فساد و تعظیم اشخاص ناشایسته و یا هجو کردن افراد پاک و خوب و یا تشبیب که قسم دوم از شعر در اسلام نهی شده و گوینده و سراینده آن را رهبران و پیشوایان منحرفین معرفی شده‌اند است و حکم فقهی آن در پایان مقاله بیان خواهد شد.

قرآن در رابطه با این بخش از شعر و شاعری می‌گوید: والشعراء يتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَاهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ دِهِيمُونَ وَآلَهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا (قرآن، سوره شعراء آیه ۲۲۶).

پیروان شعرا گمراهان و منحرفین می‌باشند - آیا نمی‌بینی که آن‌ها در هر فن و

بخشی سرگردان هستند و چیزهایی را می‌گویند که خود به آن عمل نمی‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده و فراوان به یاد خدا می‌باشند. در این آیه شعرای بد از شعرای خوب مجزا شده است و ملاک خوب و بدی آن‌ها در گفتار و پندار و کردار آن‌ها معرفی گشته است. آن دسته از شعرایی که مقید نیستند که اشعار آن‌ها با حقیقت مطابقت داشته باشد و هر چه به زبان آن‌ها جاری شده است از دروغ، هجو یا مدح بیان کرده و به گفتار خود هم پایبند نباشند، این‌ها شعرایی هستند که غاوون و منحرفین جامعه هوادار آن می‌باشند و از نظر قرآن مذموم می‌باشند. اما آن‌ها که پندار نیک دارند و کردار خوب انجام می‌دهند و خداترس هستند و سعی می‌کنند در اشعار خود دروغ و تشبیب و هجو و ظالم ستائی نباشد، آنان استثناء شده و ممدوح می‌باشند.

شیوه دسته اول به گونه منفی است که هنگامی که شعرا و قصیده‌گویان قریش برای کسب و جاهت و تنزل قرآن از منزلت وحی خواستند قرآن و گفته‌های پیامبر را شعر تلقی کنند، آیه نازل شد و انتساب آن‌ها را رد کرد و فرمود: وما علّمانه الشعر و ما ینبغی له هو الا ذکر و قرآن مبین (سوره یس آیه ۶۹)؛ ما به او شعر نیاموختیم و شعر گفتن شأن و مقام او نیست آن‌چه او دارد نیست مگر یادواره قرآن مبین.

بدیهی است که این موضع‌گیری قرآن چه در صدر آیه ۲۲۶ سوره شعرا، و چه در آیه ۶۹ سوره یس مربوط به شعرائی است که تقوی و پرهیزگاری را در شعر نه در محتوی و نه در مورد رعایت نمی‌کنند و هر چه به زبان آن‌ها جاری شد می‌خوانند و کاری به صحت و سقم آن ندارند و مقید هم نیستند که برای چه چیز و چه کسی شعر می‌گویند؛ بلکه به صله و پاداش آن فکر می‌کنند. اما شعرائی که در محدوده تقوی و پرهیزگاری شعر می‌گویند، مورد ستایش قرآن است و در سوره شعراء در ذیل آیه مذکور استثناء شده‌اند.

سرآغاز شعر و شاعری

اصولاً هر علم و صنعتی از یک تاریخ و سرآغازی برخوردار است و شعر و شاعری نیز که هنری در ادبیات فرهنگی از تاریخی برخوردار است و اهل هنر مایل است بدانند که شعر از چه زمان و از چه کسی شروع شد محققین ادبی تاریخ آن را به هبوط آدم نسبت داده‌اند و می‌گویند: آدم در ثناء هابیل که به دست قابیل برادر خود کشته شد، برای اولین بار این ابیات را سرود:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلِيهَا فَوْجَةُ الْأَرْضِ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ
سرزمین‌ها و کسانی که در آن هستند عوض شده‌اند و چهره زمین زشت و غبارآلود گشته است.

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ وَ قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْقَبِيحِ
رنگ و مزه هر چیز تغییر یافته است و شادابی چهره‌های زیبا اندک گشته است.
فَوَا اسْفَا عَلٰی هَابِلَ ابْنِي قَتِيلٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ الضَّرِيحُ
تأسف و اندوه بر هابیل پسر من که کشته شد و قبر او را در برگرفت.
سؤالی که ممکن است مطرح باشد این است که لغت و زبان آدم سریانی بوده است و این اشعار عربی هستند؛ پس چگونه می‌توان آن‌ها را به آدم نسبت داد؟
در جواب گفته شده است در صورت صحت نسبت این اشعار به آدم ممکن است او اول مضمون این ابیات را به زبان سریانی سروده است آن‌گاه دیگران آن‌ها را به زبان تازی در قالب شعر ترجمه کرده‌اند (شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، ص ۱۹۷).

و در اشعار عربی نخستین کسی که شعر گفت، یعرب بن قطحان بود که با پنج واسطه به نوح پیغمبر منتهی می‌شود و چهارصد سال عمر کرده است و اصولاً بعد از طوفان نوح لغت عربی از او انتشار یافته است. وی با فراست و ذکاوت قوی که داشته، میان کلام موزون و غیرموزون فرق گذاشته و بالبداهه این دو بیت را گفته است:

ما الخلق الالاب وام خدین جهل او خدین علم
مردم همگی مال یک پدر و مادر هستند هر دو صاحب جهل و نادانی یا صاحب
علم و دانش هستند.

ما بین خلق رابع و حلم فی مرح طورا و طورا هم
مردم دو دسته اند: عده ای مضطرب و هراسان و دسته ای دارای حلم بردباری
می باشند گروهی در خوشی و نشاط هستند و دسته ای در غم و غصه به سر می برند.
هنگامی که یعرب این دو بیت را در محفلی که بزرگان اقارب و خویشان گرد آمده
بودند، انشاء کرد. ایشان که هرگز سخن موزونی نشنیده بودند، گفتند: ما هذا الترتیل
الذی ماکننا شعرنا بک؛ این چه سخن و ترتیب کلام است که از تو مثل آن را
ندانسته ایم او در پاسخ گفت: انا ایضاً ماشعرتُ به من نفسی قبل یومی هذا؛ من نیز تا
این غایت این سخن از خود نیافته ام پس به سبب آن که او را بی واسطه تعلیم و تعلّم
به کلام موزون شعور افتاد، شعر خواندند و قائل آن را شاعر نام نهادند (همان مأخذ).

و آغاز پیدایش شعر فارسی را نیز به بهرام گور نسبت می دهند. می گویند وی پس
از دوران تعلیم به این هنر دست بازید و نخستین بیت او این است که: منم آن پیل
دمان و منم آن شیر یله + نام من بهرام گور و کنیت بوجبله می گویند. بهرام گور در
میان علمای عصر خود از محبوبیتی برخوردار بود و اخلاق و احوال مستهجنی از او
ندیده بودند؛ لذا شعر گفتن را برای او مناسب ندیدند و در صدد برآمدند که او را از
این هنر بر حذر دارند تا این که آذربادین رادستان حکیم پیش وی آمد و در مقام
نصیحت گفت: ای پادشاه! انشاء شعر از کبار معایب ملوک و دنی عادات پادشاهان
است از برای آن که اساس آن بر کذب و زورست و بنیاد آن بر مبالغت فاحش و غلو
مفرط و از این جهت عظماء فلاسفه ادیان از آن معرض بوده اند و آن را مذموم داشته
و هجویات شعر را از اسباب مهالک ممالک سالفه و اهم ماضیه شمرده اند از
مقدمات تلف اموال و خراب دیار نهاده و آورده اند که اول کسی که در زهد و
موعظت نفس و تسبیح و تقدیس حق شعر گفت، ملکی از ملائکه مقرب بوده است

و اتفاق است که نخستین کسی که در شعر خویشتن را سرود و در آن بر دیگری مفاخرت کرد، ابلیس بود. بهرام گور از آن بازگشت و پس از آن شعر نگفت و نشنود و فرزندان و اقارب خویش را از آن منع کرد (همان مأخذ، ص ۱۹۹).

نقش شعر در تحریک اشخاص

با توجه به موقعیت شعر در فرهنگ اجتماعی که از جایگاه خاصی برخوردار بوده است و گاه و بی‌گاه در استدلالات و اثبات آراء و نظریات به شعر شاعر تمسک جسته و احياناً تلقی به قبول شده، باید دانست که نقش شعر و شاعر در نشر فرهنگ و تبلیغ اشخاص و حتی رونق اشیاء و اشخاص نقش به سزائی را ایفا کرده و می‌کند و بلکه گاه شنونده را به گونه‌ای منفعل ساخته است که او را تابع رأی و نظر شاعر قرار داده است و از خود بی خود ساخته است؛ چنان‌که آورده‌اند امیر نصر سامانی را چون ممالک خراسان مسلم شد به دارالملک هرات رسید هوای با اعتدال آن شهر امیر را ملایم طبع افتاد و بخارا را که تختگاه اصلی آن خاندان بود از خاطر محو شد. امرای دولت و ارکان سلطنت را چون وطن و مسکن و علاقه در بخارا بود، در زمان امیر در هرات ملول شدند. اخرا الامر به دامان ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران توسل جستند.

روزی امیر را در مجلس خاصی ذکر خرمی بخارا بر زبان گذشت؛ رودکی این ابیات را فی البداهه سرود:

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی‌های او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون با همه پهناوری	خنک ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیرزی	شاه ذی تو میهمان آید همی
میرماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سرواست و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی

گویند امیر را این قصیده ساده و بی‌پیرایه چنان شیفته ساخت که موزه در پای ناکرده سوار شد و غربت، بخارا نمود و از قول نظامی عروضی نقل شده است که چون رودکی به این شعر رسید، امیر چنان منقلب گشت که از تخت فرود آمد و بی‌موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی بخارا نهاد؛ چنان که رانین و موزه تا دوفرسنگ در پی امیر ببردند و آن‌جا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ بازنگرفت (علی‌پاشا، آداب فن سخن، ص ۱۳۹).

و این تنها مربوط به امیر سامانی و نوع انسانی نیست بلکه اصولاً در شعر اثری نهفته است که حیوانات نیز ممکن است تحت تأثیر شعرخوانی شعرا قرار بگیرند. سعدی می‌گوید:

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب

گسر ذوق نیست ترا کج طبع جانوری

شعری که برای شتران می‌خوانند اصطلاحاً حُداء نامیده می‌شود.

پژوهشگران در تعریف حداء می‌گویند: عبارت است از انشاء شعری که شتر را به آن می‌رانند. شعر همان‌گونه که در تحریک و ترغیب و تشجیع بشر نقشی داشته و دارد، در تحریک شتر نیز چنین نقشی را ایفاء می‌نماید. از عایشه روایت شده است که گفته شده است: ما با رسول خدا در سفرخانه خدا در سفری همراه بودیم. عبدالله بن رواحه زیبا حداء می‌خواند و با مردان بود و تندرانی هم بود که شترزنها را تندتر می‌رانند.

پیامبر به عبدالله فرمود: مردان را حرکت بده عبدالله شروع کرد به حداء خواندن، آن ساریان تندرانی نیز از عبدالله تبعیت نموده و با حداء شترها را تند می‌رانند. من دست‌های خود را به گردن شتر بستم که نیافتم. پیغمبر به او فرمود: ملاحظه زن‌ها را داشته باش (محمد عبدالله بن احمد محمد قدامة، المغنی، ج ۹، ص ۱۷۶). پس شعر هنری است که در ابعاد مختلف فرهنگی سرنوشت ساز است و می‌تواند اوضاع و احوال را به نفع یا ضرر سراینده یا آن‌کس که برای او سروده شده است، تغییر دهد.

نقش شاعر در میان مردم و اجتماع مربوط به یک ملت و گروه خاصی نیست بلکه در میان تمام ملل چنین بوده است و در میان اعراب خصوصاً اثر فوق‌العاده داشته است. گوستاو لوبون می‌نویسد: به واسطهٔ علاقه که اعراب به شعر داشتند شاعران نفوذ زیادی پیدا کرده بودند و این‌ها می‌توانستند به وسیله اشعار خود احساسات مردمی را تحریک کنند و یا طبق دلخواه خود کسی را در انظار بالا برده و یا شخصی را به زمین بزنند و همین نفوذ بود که قریش را واداشت صد شتر به اعشی شاعر بدهند تا او قصیده‌ای که در مدح پیغمبر اسلام سروده بود، منتشر نسازد.

علاقه اعراب به شعر تا بدین حد بود که چند قرن پیش از ظهور پیامبر اسلام هر ساله یک مجمع ادبی تشکیل می‌دادند و مرکز تشکیل آن شهر کوچک عکاظ بود که در نزدیکی طائف قرار داشت و هر قصیده که در مجمع مزبور گوی سبقت را از دیگران می‌ربود آن را روی پارچهٔ قیمتی با آب طلا می‌نوشتند و در خانه کعبه می‌آویختند تا به دست آیندگان برسد.

اعراب در تمام دوره‌های تمدنشان به شعر اهمیت می‌داده‌اند و گرچه نمی‌توانند گوی سبقت را از اشعار زمان جاهلیت و پیش از ظهور پیغمبر اسلام ببرند. هر کس یک مقدار علم و فضلی داشت شعر می‌گفت خواه سیاسی باشد و منجم یا طبیب و اصولاً پایه‌گذار فن قافیه و سجع اعراب می‌باشند و به اثبات رسیده است که اروپائیان فن قافیه را از اعراب اقتباس کرده‌اند. این مطلب را اسقف اعظم «هوه» دیرزمانی است گفته است و گفته‌های سبو و یار و سایر دانشمندان نیز این مطلب را تأیید می‌کنند (گوستاولوبون فرانسوی، تمدن اسلام و عرب، ص ۵۵۶ تا ۵۵۸).

چنان‌که ذکر شد شاعر یک وسیله مهم تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. ذکر کرده‌اند که پیامبر اسلام نیز از این وسیله برخوردار بود و درگاه‌های لازم از آنها استفاده می‌کرد. از جمله کسانی که به عنوان شعرای پیامبر ذکر کرده‌اند، عبارت هستند از: ۱- کعب بن مالک که دارای اشعاری است از جمله این‌که می‌گوید:

وَأَنى وَأَن عَنفَتُمُونى لِقَائى فداً لِرَسُولِ اللَّهِ نفسى و مالياً

اگر هر چند مرا تحت فشار قرار دهید، من خواهم گفت جان و مالم به فدای رسول خدا.

۲- عبدالله بن رواحه که درباره پیامبر می‌گوید:

وكذلك قد ساد النبي محمد
كل الانام وكان آخر مرسل
این چنین محمد پیامبر بر تمام مردم سیادت و آقایی پیدا کرد و آخرین فرستاده می‌باشد.

۳- حسان بن ثابت است درباره پیامبر می‌گوید:

نبيّ اتانا بعد بأس وفترةٍ
من الرّسل والاثان في الارض تبعه
تعاليت ربّ العرش من كل فاحش
فأيّاك نستهدى وأيّاك نعبد
پیامبری که پس از گرفتاری‌ها و قطع شدن ارسال رسل در حالی که بت‌ها در زمین پرستش می‌شدند، برای ما فرستاده شد.

منزه و به دور از هر بدی هستی ای پروردگار عرش پس تنها از تو هدایت و رهنمود می‌خواهم و فقط تو را می‌پرستم.

۴- نابغه جعدی، او نیز می‌گوید:

اتيت رسول الله اذ جاء بالهدى
و يستلو كتاباً كالمجزة نيراً
بلغنا السما في مجدنا و سنائنا
و انا لنرجوا فوق ذلك مظهراً فقال النبي
الی این قال الجنة فقال اجل

هنگامی که رسول خدا به عنوان هادی و رهبر مبعوث شد در حالی که کتابی را که مانند کهکشان نورانی بود قرائت می‌کرد، به حضور او رسیدم و گفتم در عظمت و درخشندگی به آسمان رسیدیم و امیدوارم که بالاتر نیز برویم.
پیامبر فرمود: تا کجا نابغه گفت تا بهشت پیامبر فرمود آری.

۵- کعب بن زهیر است. اشعاری دارد از آن جمله که می‌گوید:

مهلاً هداك الذی اعطاك نافلة
القران فيه مواعيد و تفصيل - آرام و آهسته

رو، هدایت و رهنموده است تراکسی که قرآن را به توهیدیه نموده که در آن مژده‌ها و تهدیدات وجود دارد و بیان حق و باطل شده است.

لَا تَأْخُذْنِي بِأَقْوَالِ الْوَشَاةِ وَلَمْ أَذْنِبْ وَلَوْ كَثُرَتْ فِي الْأَقَاوِيلِ
مرا به گفته‌های سعایت گران مؤاخذه مکن که من گناهی نکرده هر چند درباره
من حرف‌ها زده شده است.

تَبَيَّنْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولٌ
باخبر شدم که رسول خدا مرا تهدید نموده است اما از رسول خدا امید عفو و
بخشش می‌رود.

۶- قیس بن صرمه ۷- ابن ابر بصری ۸- امیه بن الصلت ۹- عباس بن مرداس
۱۰- طفیل غنوعی ۱۱- کعب بن نمط ۱۲- مالک بن حوف ۱۳- قیس بن بحر اشجعی
۱۴- عبدالله بن حرب اسهی ۱۵- ابودعبل جمحی ۱۶- بجیر بن ابی سلمی
۱۷- اعشی است (ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مناقب، ج ۱، ص ۱۶۷). درباره
نقش اعشی در تبلیغات پیامبر همین بس که قریش وقتی متوجه قصیده او درباره
پیامبر شدند حاضر شدند صد شتر به او بدهند تا قصیده را که در مدح پیامبر اسلام
سروده بود منتشر نسازد (گوستاو لوبون فرانسوی، تمدن اسلام و عرب، ص ۵۵۶). این نشانگر آن
است که شعرا می‌توانستند به وسیله اشعار خود احساسات مردمی را تحریک کنند
و اشخاص را بالا ببرند و یا بر عکس اشخاص را به زمین بزنند.

نقش شعر در حماسه

شعرا نه تنها در مدح و ثنا و تعریف و تمجید نقش قابل ملاحظه ایفا می‌کردند که
در جبهه‌های جنگ نقش حماسه‌آفرینی داشتند؛ یعنی با خواندن اشعار
تحریک‌آمیز اشخاص را در جبهه‌های جنگ علیه دشمن تحریک و روحیه و نیرو
می‌بخشیدند. از جمله این اشعار چیزی است که در خاطره یک رزمجوی عرب
می‌گذرد او می‌گوید:

اقول لها و قد طارت شعاعاً من الابطال و يحك لن تراعى
هنگامی که نفس از دلاوران می هراسد به او می گویم وای بر تو نترس.
فأنتك لو سئلت بقاء يومٍ على الاجل الذى لك لن تطاعى
زیرا اگر تو از آن اجلی که برایت معین شده یک روز هم زیادتیر بخواهی،
خواسته‌ات پذیرفته نخواهد شد.

فصبراً فى مجال الموت صبراً فما نيل الخلود بمستطاع
پس در میدان مرگ پایداری کن و صبر بورز؛ زیرا محال است که کسی همیشه در
دنیا بماند.

ولا ثوب البقاء بثوب عزٍّ فيطوى عن الحى الخنع اليراع
و جامه دوام و زندگی طولانی نیز جامه افتخارآمیزی نیست؛ بلکه آن برای
مردمان ترسو و پست زیبا است.

سبيل الموت غاية كل حوٍ فدا عيده لاهل الارض داعى
راه مرگ راهی است که در هر جان داری باید این راه برود و برای هر مخلوقی
روز مرگ و فنا خواهد بود.

وما للمرء خير فى حياة اذا ما حدّ فى سقط المتاع
هنگامی که انسان از چشم مردم بیفتد زندگی برای او بی فایده است.
به طور کلی اشعار حماسی در تمام جنگ‌ها نقش مؤثری داشته و همگی از آن
استفاده می‌کرده‌اند و در جنگ احد، هند زن ابوسفیان با عده دیگر از زنان قریش
رجز می‌خواندند و جوانان را در جنگ علیه پیامبر و سپاه اسلام تحریک و تهییج
می‌نمودند (مجلسی، ملاحق، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۱۷). در حماسه کربلا هر یک از یاران و
برادران و فرزندان حضرت حسین علیه السلام که به جبهه می‌رفتند با اشعار حماسی
روحیه خود و هم‌زمان خویش را تقویت نموده و به دشمن وانمود می‌کردند که به
دلیل بر حق بودن تا آخرین قطره خون خود و آخرین نفر دشمن خواهند جنگید.
عباس بن علی سردار رشید جبهه جنگ نینوا در حمله می‌خواند: لاره‌ب الموت

اذا الموت رقا حتى اوارى فى المصاليث تقى. من از مرگ نمی ترسم؛ زیرا مردن ترقی و تعالی است. در میان دلاوران و شجاعانی که خدا را ملاقات کرده محشور شوم. نفسى لنفس المصطفى الطهروفا + ائى انا العباس اغدو بالسقا؛ جانم به فدای جان پاک برگزیده، من همانا عباس هستم که مسئول آب خیمه ها می باشم. ولاخاف الشّر يوم الملتقى (همان، ج ۴۵، ص ۴۰) من در روز ملاقات با دشمن از شرارت او خوف ندارم.

حضرت حسین نیز ضمن این که اشعار حماسی می خواند در همان حال جبهه مخالف را به بیهودگی اعمال و رفتار آنها با اشعار آموزنده مخاطب می ساخت و می خواند: فان تكن الدنيا تعدّ نفيسة + فان ثواب الله اعلى و ابتلى؛ اگر دنیا چیز نفیس و بارزش به حساب آید، پس همانا پاداش الهی بالاتر و بارزش تر است. و ان يكن الابدان للموت أنشأت فقتل المرء بالسيف فى الله افضل و اگر بدن های آدمی برای مردن ایجاد شده اند پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا بهتر است.

و ان يكن الارزاق قسماً مقدراً + فقلّة سعى المرء فى الكسب اجمل و اگر روزی یک سهمیه معینی است پس مرد کم تر در راه کسب تلاش کند بهتر است

و ان تكن الاموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل (همان، ص ۴۵)

و اگر جمع کردن ثروت برای آن است که آن را بگذارند و بگذرند پس چرا انسان به چیزی که متروک میماند، بخل می ورزد.

نقش شعر در تعریف و تمجید

شاعر اصولاً به عنوان یک وسیله تبلیغاتی در هر زمان نقش مهمی را می توانسته است ایفا کند گاه بار تبلیغات او معاریف و خوبی ها و خوب ها بوده است و گاه

بدی‌ها و منکرات. در هر دو قسمت از هنرمندها به حساب می‌آید. در قسمت ترویج از خوب‌ها و خوبی‌ها اثرات منفیدی از خود باقی گذاشته و می‌گذارد که از نظر خواهد گذشت اما در بخش ترویج منکرات و بیان هجویات و عشقیات نیز موج‌آفرینی‌ها می‌کند. در مورد عشقیات و تعریف از بانوان مخصوصاً زنان مؤمنه و باعفت در اصطلاح فقهی آن را تشبیب می‌نامند و نهی شده است و آن را نوعی تجاوز به حریم خانواده تلقی کرده‌اند؛ زیرا ذکر خصوصیات یک زن در قالب شعر باعث تحریک و تهییج قوه شهویه اشخاص می‌گردد و موجب اذیت و رنجش روحی خانواده می‌شود و علمای بزرگ اسلام مانند محقق کرکی در جامع المقاسد و شیخ طوسی در مبسوط و شهید اول و شهید ثانی و علامه و محقق ثانی همگی این‌گونه اشعار را تحریم نموده و آن را هتک حرمت خانواده‌ها و اذیت و آزار به آن‌ها و اعزاء اغفال بی‌دینان دانسته‌اند (شیخ مرتضی انصاری، مکاسب، ص ۲۲).

اما در تعریف از خوب و خوبی‌ها شاعر زبان آن‌ها به حساب می‌آید و آن‌ها را برملا می‌کرد و در مواردی که منکر خوب و خوبی‌ها می‌کوشید آن را مستور نگه‌دارد، شاعر خوب قیام می‌کرد و آن‌ها را آشکار می‌نمود و به مردم معرفی می‌کرد که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کرد.

شعرای خوش‌نام اسلام

فرزدق شاعر

یکی از شعرایی که در معرفی خوب و خوبی‌ها به پا خواست و از حق دفاع نمود، فرزدق شاعر است.

هنگامی که حضرت سجاد علی‌ه السلام مشغول طواف بود و هشام بن عبدالملک نیز طواف می‌کرد. امام سجاد علی‌ه السلام آمد حبرالاسود را استلام کند مردم به احترام او کنار رفتند. مردی از اهل شام از هشام پرسید این شخص چه شخصی است؟ هشام تجاها کرد و پاسخ داد: نمی‌دانم و منظور او این بود که کسی متوجه حضرت

سجاده علیّه نشود. فرزددق که در صحنه حاضر بود از فرصت استفاده کرد و گفت من او را می شناسم. مرد شامی گفت: ای ابافراس او را معرفی کن. فرزددق قصیده ای را که چهل و یک بیت است در معرفی حضرت سجاده علیّه سرود و از جمله آن ها این که:

هذا الذي تعرف البطحا وطاته و البيت يعرفه والحلّ و الحرم
این آدم کسی است که سرزمین بطحا جای جای قدم های او را می شناسد، خانه کعبه و حرم و خارج حرم او را می شناسد.
هذا ابن خير عباد الله كلّهم هذا التقى النقى الطاهر العلم
این پسر بهترین تمام بندگان خدا است این شخص پرهیزگار پاک و پاکیزه و سرشناس است.

وليس قولك من هذا بضائره العرب تعرف من انكرت و العجم
سخن تو که می گویی او را نمی شناسم بوی لطمه وارد نمی کند؛ زیرا عرب و عجم می شناسد کسی را که تو او را انکار می کنی.

هشام که این قصیده را شنید، دستور داد مقرری فرزددق را از بیت المال قطع کنند و او را توبیخ نمود که چرا درباره من چنین قصیده ای نسرودی. فرزددق گفت: اگر تو هم پدری مانند پدر او و جدی مثل جدّ او و مادری مانند مادر او داشتی چنین قصیده ای درباره تو می سرودم. هشام علیه او خشم کرد و دستور داد وی را در شهر عفان حجاز میان مکه و مدینه زندانی کردند.

خبر دستگیری و حبس فرزددق به گوش حضرت سجاده علیّه رسید. مبلغ دوازده هزار درهم برای او فرستاد و از او عذرخواهی کرد. فرزددق پول را نپذیرفت و به حضرت پیغام داد که من این قصیده را برای رضای خدا و رسول او گفتم. امام سجاده علیّه مجدداً پول را برگرداند و پیغام داد که تو را بحقی که بر تو دارم بپذیر و خداوند به قصد و نیت تو آگاه است. فرزددق آن را قبول کرد و در حالی که در زندان بود چند بیتی در هجو هشام سرود و گفت:

أتحبسنی بین المدینة و الّتی الیها قلوب الناس تهوی ینیبها
آیا مرا میان مدینه و جایی که دل‌های مردم تائبانه به سوی آن روان است، زندانی
می‌کنی.

تقلّب رأساً لم یکن رأس سید و عیناً حولاء با دعیوبها
حمل می‌کنی سری را که سر آقایی و بزرگی نیست و چشمی را که سال‌ها آن را
فاسد ساخته است.

خبر به هشام رسید که فرزددق تو را در زندان هجو نموده است، هشام چاره‌ای
نداشت جز آن که او را آزاد نمود (محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۷۲).

کمیت شاعر

کمیت نیز از جمله شعرایی است که در ترویج خوب و خوبی‌ها گام‌های بلند
برداشته است. او هنگامی که خواست نقش خود را در عالم ترویج و تبلیغ بیازماید
وارد بصره شد و به حضور فرزددق رسید و گفت: ای ابافراس من پسر برادر تو هستم.
فرزددق گفت: تو کیستی که پسر برادر من می‌باشی. کمیت نسب خود را بیان کرد و
روشن ساخت که از مضرین نزار قبیله فرزددق می‌باشد. فرزددق ادعای او را تصدیق
کرد و از او پرسید چه خواهشی از من داری. کمیت گفت: تو بزرگ مضری‌ها و شاعر
آن‌ها می‌باشی، اشعاری به زبان من جاری شده است مایل هستم آن را بر تو عرضه
کنم تا اگر آن‌ها را موزون و خوب یافتی اجازه دهی آن‌ها را منتشر کنم و اگر صلاح
ندانستی آن‌ها را پنهان کنم. فرزددق جواب داد: یابن‌اخی احسب شعرك علی قدر
عقلک - پسر برادر شعر تو بیان‌گر عقل تو می‌باشد هر چه قدر عقل تو بالا باشد
اشعار تو نیز بلندمرتبه خواهد بود و از او خواست که اشعار خود را انشاء نماید.
کمیت گفت:

طربت و ماشوقاً الی البیض طرب و لالعباً منی و ذو الشیب یلعب
شاد و خرسندم اما نه به خاطر شوق به چهره‌های سفید که شادم و اهل بازی

نیستم و مگر آدم پیر هم بازی می‌کند. فرزددق جواب داد: آری بازی کن.
و لم یلهنی دار و لارسم منزل و لم یستطرنی بنان مخضب
کمیت گفت: نه خانه و نه تشریفات منزل هیچکدام مرا مشغول نساخته و
انگشتان خضاب بسته نیز مرا به نشاط نیاورده است. فرزددق گفت: پس چه چیز تو را
به نشاط می‌آورد؟ کمیت گفت:

ولکن الی اهل الفضائل و النهی و خیر بنی حواء و الخیر یطلب
بلکه اهل فضل و دانش و عقل و بهترین فرزندان حوا و خوبی‌ها مطلوب من
می‌باشد.

فرزددق گفت: این‌ها چه کسانی هستند؟
کمیت گفت:

الی النفر البیض الذین بحبهم الی الله فیما نالنی اتقرب
بسوی آن چیزهای سفیدی که با دوستی آن‌ها در فرصتی که برایم پیش آمد به
خداوند تقرب می‌جویم.

فرزددق گفت: ارحنی و یحك من هولاء وای بر تو راحت‌کن این‌ها چه
کسانی هستند. کمیت گفت:

بنی هاشم رهط النبی فاننی بهم ولهم أرضی مراراً و اغضب
این‌ها بنی‌هاشم خاندان پیامبر هستند که من به وسیله آن‌ها و برای آن‌ها
سختی‌ها را تحمل می‌کنم و خشم می‌نمایم.

فرزددق او را تحسین کرد و تشویق نمود و گفت اشعار خود را منتشر کن و انت
والله اشعر من مضی و اشعر من بقی.

به خدا سوگند تو بهترین شعرای گذشته و حال هستی. پس از آن کمیت آمد
مدینه و به حضور حضرت باقر علیه السلام رسید و اشعاری که در شأن اهل بیت پیغمبر
سروده بود، خواند تا رسید به این بیت که:

وقتیل بالطف غودر منه بین غوغاء أمة و طغام

کشته‌ای که در سرزمین طف «کربلا» و در میان اراذل و اویاش امت از آن‌ها رها شده است.

حضرت باقر با شنیدن آن گریه کرد. آن‌گاه فرمود: ای کمیت ما اگر مالی داشتیم به تو عطا می‌کردیم اما اینک که مالی نداریم پاداش تو چیزی است که رسول خدا به حسان بن ثابت فرمود: لازلت مؤیداً بروح القدس ما ذبیت عنا اهل البیت؛ تو پیوسته مورد تأیید روح القدس خواهی بود تا از ما خانواده دفاع می‌کنی. سپس کمیت از حضور امام باقر بیرون رفت و به حضور عبدالله بن حسن بن علی رسید و آن اشعار را خواند. عبدالله سند یک مزرعه را که چهار هزار دینار ارزش داشت به او داد، کمیت از پذیرش آن خودداری کرد و گفت: پدر و مادرم به فدایت من برای غیر شما نیز شعر می‌گویم و آن را برای مال و دنیا می‌سرایم اما آن‌چه را برای شما گفتم به خدا سوگند برای خدا گفته و در برابر آن پول نمی‌گیریم. عبدالله با اصرار سند را به کمیت داد و او گفت: علی الحساب آن را گرفت و بیرون رفت و پس از مدتی مجدداً به حضور عبدالله رسید و گفت: یابن رسول الله من درخواستی از تو دارم. عبدالله گفت: هر درخواستی داشته باشی برآورده خواهد بود. کمیت گفت هر چه باشد؟ عبدالله گفت آری. کمیت گفت: پس این سندی که به من دادی آن را بپذیر و مزرعه از آن خودت باشد و سند را به عبدالله داد و او قبول کرد. آن‌گاه عبدالله بن جعفر در میان خانواده‌های بنی‌هاشم رفت و گفت: ای بنی‌هاشم کمیت درباره شما در زمانی به مدیحه‌سرایی پرداخته که مردم از ذکر فضیلت شما لب فرو بسته‌اند و خود را سپر تیر بلای بنی امیه قرار داده است؛ به جا است که هر چقدر می‌توانید کمک کنید تا با اعاناتی که کردند و زن‌ها نیز از خلخال و دستبند خود مضایقه نکنند، حدود صد هزار درهم جمع‌آوری شد و عبدالله آن را پیش کمیت آورد و عذرخواهی کرد و گفت: ای کمیت ما در دولت دشمن قرار گرفته‌ایم و این مبلغ را با زحمت فراهم کردیم که مقداری از آن زیور زنان نیز در آن قرار دارد و باید بپذیری اما کمیت جوابی را به عبدالله بن جعفر داد که به عبدالله بن حسن داده بود و هرگز آن را نپذیرفت

(ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۶).

دعبل خزاعی

از جمله شعرای خوش نام و پرآوازه در اسلام دعبل خزاعی معاصر با حضرت رضا علیه السلام است. دعبل می گوید (ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۹): در ایامی که حضرت رضا علیه السلام در مرو تحت نظر بود به حضور او مشرف شدم و گفتم: یا بن رسول الله من درباره تو قصیده گفتم و با خود عهد کرده ام که قبل از قرائت آن برای تو آن را برای هیچکس نخوانم. امام فرمود بخوان. گفتم:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات؛

دانشگاه های آیات الهی که از تلاوت و قرائت آیات تهی گردیده است و سرزمینی که محل تاخت و تازها قرار گرفته است. تا رسیدم به آن جا که گفتم:

اری فیئهم فی غیرهم متقسماً و ایدیهم من فیئهم صفرات

می بینم که غنایم و سهام آن ها در میان دیگران تقسیم گردیده و دست خود آن ها از غنائمشان تهی می باشد. امام گریه کرد و فرمود: ای خزاعی درست گفتی تا این که گفتم:

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها و ائی لأرجو الأمن بعد وفاتی

من در دنیا و روزگار کار و تلاش در آن، خوف داشتم و امیدوارم که بعد از مرگم در امن و امان باشم. امام فرمود: آمَنَکَ الله یوم الفزع الاکبر؛ خداوند تو را در روزی که ناله و شیون زیاد است در امان قرار دهد تا این که دعبل رسید به این مصرع که:

وقبر ببغداد لنفس زکیّه و تضمّنها الرّحمن فی الغرفات

و قبری در بغداد از آن نفس زکیّه و پاکی است که رحمت الهی آن ها را در غرفه ها دربر گرفته است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: نمی خواهی به این موضع از شعر تو دو بیت اضافه کنم؟ دعبل پاسخ داد: آری یا بن رسول الله. امام فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبة و قدّ بالاحشاء فی الحرقات

الى الحشر حتى يبعث الله قائماً يفرّج عنا الهم والكربات
و قبری در طوس است ای وای بر آن مصیبتی که بر آن وارد می شود که تمام
وجود تا روز قیامت در آتش می سوزد تا آن گاه که خداوند برانگیزد قائمی که غم و
غصه را از ما بزداید.

دعبل گفت: یابن رسول الله این قبری که در طوس است قبر چه کسی می باشد؟!
حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن قبر من است و شب ها و روزهایی نمی گذرد تا این که
طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوّار من می گردد. دعبل بدان کسی که مرا در
غربت زیارت کند، روز قیامت با من در مقام من خواهد بود.

پس از آن که دعبل شعر خود را خواند حضرت رضا علیه السلام برخاست و داخل اطاق
خود شد و مبلغ صد دینار به خادم داد و فرمود آن را به دعبل بده، هنگامی که خادم
آن را به دعبل داد دعبل گفت: من این قصیده را برای پول نگفتم و برای پول هم
اینجا نیامده ام و آنرا نپذیرفت و گفت: امام یکی از پیراهن های خود را جهت شریک به
من بدهد. حضرت جامه ای از خز با همان مبلغ برای او فرستاد و فرمود: این پول در
آینده نیاز تو می شود.

حکم فقهی شعر

شعر نیز مانند هر هنر دیگری می تواند هم در خدمت خیر و صلاح قرار گیرد و
هم در خدمت شر و فساد؛ لذا می طلبد که از نظر حکم فقهی مورد بحث و بررسی
قرار گیرد و مشخص شود که از میان احکام خمسّه مشمول کدام یک از آنها
می باشد. محقق حلی از فقهای قرن هفتم هجری در کتاب شرائع می گوید: و یحرم
من الشعر ما تضمن کذباً او هجاء مؤمن او تشبیهاً بامرأة معروفة غیر محللة له و ما
عداه مباح و الاکثار منه مکروه (محقق حلی ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن شرائع الاسلام، ج ۴،
ص ۱۲۸). شعری که دروغ باشد یا هجو مؤمنی و یا تعریف و توصیف از زیبایی زن
سرشناس که نامحرم او است را می نماید، حرام می باشد. اما شعری که آن ها را در

برندارد، مباح است و در عین حال زیاد به شعر روی آوردن کراهت دارد. صاحب جواهر در شرح عبارت محقق ادعای اجماع نموده است و می‌گوید: آنچه را محقق بیان کرده است، مورد اتفاق فقهای اسلام می‌باشد. اما هجو دشمنان اسلام مانع ندارد چنان‌که رسول خدا حسان بن ثابت را به هجو مشرکین وادار می‌کرد و می‌فرمود: *اِنَّهُ اشَدُّ عَلَيْهِمْ مِنْ رَشَقِ النَّبْلِ*، این اشعار هجوی تو برای دشمنان اسلام از رگبار مسلسل سخت‌تر است و خود رسول خدا شعرایی داشت و به اشعار آنها گوش فرا می‌داشت؛ بلکه گاه شعر گفتن مستحب و گاه واجب می‌شود این‌که گاه هم مکروه معرفی شده است، برای آن است که مبادا گرایش زیاد به شعر مانع از گرایش به قرآن و احادیث گردد (شیخ محمد بن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۰) در این صورت اگر هجو و تشبیب و دروغ نباشد نه تنها کراهت ذاتی ندارد که دارای مزایایی نیز خواهد بود.

علمای اهل سنت نیز شعر را در رابطه با محتوا و مقصد و مورد آن تقسیم کرده و مشمول احکام خمس قرار داده‌اند. ابن‌قدّامه می‌گوید: شعر مانند کلام نثر است همان‌گونه که کلام نثر زشت و زیبا دارد، شعر هم مشمول این دو وصف خواهند بود.

در اصل مباح بودن شعر خلافتی در میان علما نیست. صحابه پیامبر شعر می‌گفتند، علما و فقها نیز شعر می‌سرودند؛ بلکه شعر سند و ملاکی برای شناخت لغات عربی و تفسیر و تفهیمی برای کلام خدا و رسول خدا می‌باشد و گفته می‌شود که شعر دیوان عرب است.

سؤالی که مطرح است آن است که ممکن است گفته شود پس چرا خداوند می‌فرماید: *وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ* که حاکی از نکوهش شعرا است و رسول خدا هم فرموده است: *لَانِ يَمْتَلِي جَوْفَ احَدِكُمْ قِيحاً حَتَّى يَرِيهِ خَيْرَ لَهْ مِنْ اَنْ يَمْتَلِي شِعْراً*؛ اگر درون شما پر از چرک گردد به گونه‌ای که مشاهده شود بهتر است از آن‌که پر از شعر شود.

در پاسخ گفته می‌شود منظور آیه شریفه از شعرا آن‌هایی هستند که دروغ می‌گویند و از هجو و تشبیب زنان مؤمنه و نسبت‌های ناروا پروا ندارند و مقید به دین و تقوی نمی‌باشند؛ چنان‌که در همان آیه دلیل مذمومیت آن‌ها را ذکر می‌کند و می‌فرماید: *الم ترأنهم فی کلّ واد یهیمون وأنهم یقولون ما لایفعلون؛ آیا نمی‌بینی که آن‌ها در وادی و جریانی سرگردانند و چیزهایی می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند. و سپس شعرای مؤمن و صالح را استثنا نموده و می‌فرماید: الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکرُوا الله کثیراً؛ مگر آن‌هایی که عقیده‌مند هستند و کارهای نیکو انجام داده و فراوان یاد خدا می‌باشند. پس آیه مطلق شعر و شاعر را مذمت نکرده است.*

و اما روایت نبوی گفته شده است؛ منظور پیامبر آن اشعاری است که محتوای آن هجو و دروغ و ناسزا و تعریف از ظالم و امثال این‌ها باشد و یا شعر و شاعری بازار قرآن و احادیث و تفقه در دین را کساد کند و باعث شود که مردم به جای قرآن خوانی و حدیث‌آموزی و تفقه در آن‌ها، به شعر و شاعری روی آورند که البته همان است که رسول خدا فرموده است (ابی محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة، المغنی، ج ۹، ص ۱۷۷).

نتیجه

در عالم ادب و هنر جلوه‌های مختلفی از انسان ظهور می‌کند و هر کس از هنر خاصی برخوردار است که دیگری فاقد آن می‌باشد و همین اختصاص خود باعث تجاذب و همگرایی هنرمندان و اهل ادب نسبت به یکدیگر شده است که هر کدام در جامعه جایگاه خاص خود را دارند. شعر و شاعر از جمله هنرهایی است که از هر کسی ساخته نیست و با آموزش و تمرین نیز نمی‌توان بر آن به طور روان دست یافت؛ بلکه قریحه و ذوقی است که خداوند به عنوان لطف به برخی از اشخاص عنایت کرده است. از زمان هبوط آدم تا بعثت خاتم و تا امروز آحادی از جامعه

بشری به زبان‌های مختلف مفاهیمی را در قالب الفاظ منظومه سروده و عرضه کرده‌اند و به دلیل تأثیر فراوانی که این هنر در ترغیب و تهییج اشخاص و یا تعریف و هجو افراد داشته و دارد، پیوسته از موقعیت خوبی برخوردار بوده و گه آن به عنوان ابزار تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

اسلام شعر و شاعری را به دلیل نقش مهمی که می‌تواند ایفاء کند، به دو بخش مفید و سازنده و مفسد و منحرف‌کننده تقسیم نموده که بخش مفید آن را مدح کرده و در مواقعی پیامبر و اوصیاء او از آن استفاده می‌کردند. اما بخشی منحرف‌کننده آنرا نهی نموده و از آن مذمت کرده است.

بدیهی است هر نعمتی می‌تواند هم مورد حسن استفاده قرار بگیرد و هم مورد سوء استفاده و شعر و شاعری نیز از این رهگذر بی‌نصیب نبوده است.

منابع:

- ۱- ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، مروج الذهب، ج ۲، چاپ مصر ۱۳۴۶ هـ.
- ۲- ابو جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ج ۱.
- ۳- ابی محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه، المغنی، چاپ ریاض، ج ۹.
- ۴- الرازی، شمس الدین محمد بن قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی.
- ۵- انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، چاپ تبریز ۱۳۷۵.
- ۶- یون، گوستاو، فرانسوی، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة ۱۳۴۷.
- ۷- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن، دارالکتب الاسلامیة، تهران بازار سلطانی، ج ۴۱.
- ۸- صالح، علی پاشا، استاد دانشگاه تهران، آداب سخن، چاپ دوم ۱۳۳۸.
- ۹- قرآن مجید.
- ۱۰- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، نشر دارالکتب الاسلامیة تهران، بازار سلطانی، ج ۲۰، ص ۴۹.
- ۱۱- محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، چاپ نجف ۱۳۸۹ هـ.